

# حدیث بی قراری بامداد



همین‌رضا شکارسری



تحلیلهای شعر «شاملو» غالباً نقطه‌ای اضافه داشته‌اند و کلیتی تجلیلی یافته‌اند. من با خیلی از این «نقاط» موافق‌ام، اما در این نوشتار کوتاه به عمد کوشیده‌ام کمتر ذکر خیری از شعر شاملو داشته باشم تا به شیوهٔ مرسوم، تحلیل را به تجلیل نرسانده باشم.

## ۱- شاملو، وزن و موسیقی

شاملو در موارد متعددی از نوشته‌ها و گفتگوهایش وزن (وزن عروضی) را باعث انحراف ذهن شاعر می‌داند. البته به استثناهایی هم معتقد است و در مورد وزن در شعر «فروغ» می‌گوید: «فروغ اگر چه به عامل وزن می‌چسبد، این وزن در ذهن اوست، در تفکر شاعرانهٔ او، در مکاشفهٔ او و آن را از «منو» شمس قیس انتخاب نکرده»

حتی همین تک استثنا هم نقیضهٔ بزرگ نظر شاملوست. به نظر می‌رسد شاملو، خود نیز (برخلاف آنکه اولین شاعری است که به طور جدی و حساب‌شده وزن عروضی را از شعر فارسی کنار می‌گذارد) دشمنی ذاتی با وزن عروضی ندارد و درست به همین دلیل است که خود، استثناها و نقایض پرشماری برای نظریه‌اش می‌آفریند. شعرهایی چون «مرگ نازلی» در «هوای تازه»، «در شب» در «دشنة در دیس» و به ویژه شعر بزرگ «در فکر آن کلاغم» که به نظر نگارنده علاوه بر اینکه از موفق‌ترین اشعار شاملو محسوب می‌شوند از بهترین اشعار تاریخ شعر نیمایی نیز به حساب می‌آیند. و شعرهایی چون «نوروز در زمستان» در «حدیث بی قراری ماهان» (ص ۱۵ - ۱۳) که نشان می‌دهد شاملو حتی در سالهای پایانی عمر خویش و قاعدتاً در اوج پختگی، هنوز آن قدر دلبستهٔ شعرهای نیمایی‌اش هست که به نوعی بازسرای و ویرایش نهایی آنها همت بگمارد.

اما به طور انکارناپذیری، شاملو بخش اعظم اشتهار خود و شعرش را نه مدیون شعرهای نیمایی‌اش، بلکه وامدار نوعی موسیقی در شعرهای سپید خویش است.

موسیقی خاصی که در آثار نثر به جا مانده از قرون چهارم تا ششم ایران نیز موج می‌زند و حاصل تعامل واژه‌های صریح، صلب و سخته‌ای است که



## حدیث بی‌قراری بامداد

● غالب تحلیلهای شعر «شاملو» غالباً نقطه‌ای اضافه داشته‌اند و

کلیتی تجلیلی یافته‌اند. من با خیلی از این «نقاط» موافقم، اما در این نوشتار کوتاه به عمد کوشیده‌ام کمتر ذکر خیری از شعر شاملو داشته باشم تا به شیوهٔ مرسوم تحلیل را به تحلیل نرسانده باشم.

● شاملو به شهادت یک عمر شاعری به اینکه ساحت هنر، ساحت بی‌غرضی است اعتقادی ندارد. او شعر را عرصهٔ ارائهٔ اندیشه و تعهد هنرمند می‌داند.

● هیچ شعری خالی از روایت نمی‌تواند باشد. شعر، به عنوان یک متن، مجموعه‌ای از عبارات است و هر عبارتی در هر حال روایت‌مند است.

● آیا این هر زمانی بودن به نفع شعر شاملوست یا به خاطر پس زدن مخاطب مدرن شعر امروز، آفت شعر اوست؟



هیچ صیادی / در جویی حقیر / که به گودالی می‌ریزد / مرواریدی صید نخواهد کرد

اما وقتی همچون دو نمونهٔ فوق تصویر بدون هیچ استدلالی و بی‌هیچ تحکمی، ارزشگذاری و آرمانگرایی را وامی‌نهد و به عینیت و جزء‌نگری رو می‌کند، شعر و اندیشه یکی شده‌اند و غیر قابل تفکیک. در واقع، اندیشه ذاتاً شعر است، بی‌نیاز از هر قاعده‌افزایی و تمهید فرمیک.

شاملو به شهادت یک عمر شاعری به اینکه ساحت هنر، ساحت بی‌غرضی است اعتقادی ندارد. او شعر را عرصهٔ ارائهٔ اندیشه و تعهد هنرمند می‌داند:

موضوع شعر شاعر پیشین / از زندگی نبود / در آسمان خشک خیالش، او / جز با شراب و یار نمی‌کرد گفتگو / او در خیال بود شب و روز / ...

موضوع شعر شاعر / چون غیر از این نبود / تاثر شعر او نیز / چیزی جز این نبود / آن را به جای مته‌نمی‌شد به کار زد / در راههای رزم / با دستکار شعر / هر دیو صخره را / از پیش راه خلق نمی‌شد کنار زد.

بدین ترتیب پرشماری از آثار شاملو، چه بسا بیان اندیشه‌اند، بی‌آنکه این اندیشه با شعریت به هم‌جوشی رسیده باشد. در این دست آثار یا متونی فاخر و آراسته اما به شدت معناشدنی و تک‌بعدی (یا حداکثر دو‌بعدی) روبه‌روایم.

نزدیکی این آثار با دویستی که در سطور بالاتر به عنوان مصادیق گونهٔ دوم ارائهٔ اندیشه در شعر مطرح شدند، انکارناپذیر است. به عبارت دیگر شاملو به جای وزن عروضی و صنایع ادبی می‌کوشد با فخامت و فرمهای زبانی خاص نثر کهن به استدلالی هنرمندانه و غیر مستقیم اقدام کند که خوشبختانه (یا متأسفانه!) در این کار موفق هم می‌شود:

خسته / شکسته و / دلپسته / من هستم / من هستم / من هستم  
\* تا دست تو را به دست آرم / از کدامین کوه می‌بایدم گذشت / تابگذرم / از کدامین صحرا / از کدامین دریا می‌بایدم گذشت / تا بگذرم \* از دستهای گرم تو / کودکان تواءمان آغوش خویش / سخنها می‌توانم گفت / غم‌نان اگر بگذارد.

ما بی‌چرا زنده‌گانیم / آنان به چرا مرگ خود آگاه  
«مرا اما / انسان آفریده‌ای / ذرهٔ بی‌شکوهی / گدای پشم و بشک جانوران / تا تو را به خواری تسبیح گوید / از وحشت قهرت بر خود بلرزد / بیگانه از خود چنگ در تو زند / تا تو / کل باشی  
در واقع آن موسیقی که شاملو در این نوع نثر کشف کرده است، گاه چون پوششی فریبنده به نثری عادی عمل کرده و البته آن را تا سطح نثری شاعرانه ارتقا داده است. نوعی موسیقی که به مهم‌ترین مشخصهٔ شناسنامه‌ای شاعر تبدیل شده است.

### ۳- شاملو و روایت

به اعتقاد صاحب این قلم هیچ شعری خالی از روایت نمی‌تواند باشد. شعر، به عنوان یک متن، مجموعه‌ای از عبارات است و هر عبارتی در هر حال روایت‌مند است. اما معمولاً به شعری، شعر ربوایی اطلاق می‌شود که کلیت آن در راستای طرح و گسترش یک روایت خاص شکل گیرد.

همانند شعر «هملت» یا «مرگ ناصری» که با ساختار

برخلاف آراستگی آشکار، اصالت معنی و معنارسایی را فاش می‌گویند و از این گفتن دلشادند.

شاملو در مورد قافیه می‌گوید: «قافیه گاهی بسیار زیباست. قافیه به القای مفهوم کمک می‌کند و چون حالت رفرنس دارد، توجه را بلافاصله برمی‌گرداند به کلمهٔ خاصی که مورد نظر شاعر است و این برای رساندن مفهوم کمک بزرگی است. به همین جهت قافیه از نظر من دارای اهمیت خاصی است». شاملو بر این عقیده ماند و ماند و همیشه عمل کرد. در آثار او از عالی‌ترین کاربردهای قافیه تا متصنع‌ترین قوافی را می‌توان مشاهده کرد. تکرارها هم، اعم از تکرار کلمه (گاه چون ردیف و گاهی نه)، تکرار عبارت، تکرار حرف (اعم از صامت و مصوت) به تمامی به ایجاد موسیقی مورد نظر این نثر کمک می‌کنند.

شکست ساختار طبیعی ارکان و اجزای جمله نیز از تمهیدات شاملو برای القای موسیقی است.

همچنین استفاده از امکانات ترکیب‌سازی زبان فارسی که شاملو در آن مهارت بسزایی یافته است.

شعر شاملو با مددگیری از این همه تکنیک به اجرایی موسیقایی دست می‌یابد.

اجرای فرمی موسیقایی (و تاءکید می‌کنم روی «فرم»). مگر نه اینکه شاملو وزن را باعث انحراف شعر از مسیر طبیعی خلاقیت و آفرینش می‌داند، آیا تعهد به اجرای فرم موسیقایی این چنین، خود نوعی مانع‌تراشی بر سر راه خلاقیت و آفرینش طبیعی شعر نیست؟ (گیرم نوع مانع تفاوت کرده باشد!) آیا شاملو از قید وزن به تمامی خلاصی یافته است، یا خود را گرفتار نوعی دیگر از وزن کرده است؟ اگر فرم را عرض بدانیم (نه جوهر) آیا شاملو عنان تعیین شعریت آثار خویش را به دست عرض نسپرده است و ناگزیر، گاه در فراموشی جوهر شعری به گونه‌ای فرمالیستی عمل نکرده است؟

### ۲- شاملو و اندیشه

مزن بر سر ناتوان دست زور  
که روزی درافتی به پایش جو مور  
توانا بود هر که دانا بود  
ز دانش دل پیر برنا بود  
استدلال، تحکم، تحقیر مخاطب، سطحی و تک‌بعدی بودن از مشخصات ارائهٔ مستقیم اندیشه در آثاری است که به خطا، گاه نام شعر را بر آنها می‌نهند. آثاری از جمله دو بیت فوق:

ز یاران کینه هرگز در دل یاران نمی‌ماند  
به روی آب جای قطرهٔ باران نمی‌ماند  
صورت نبست در دل ما کینهٔ کسی  
آینه هر چه دید فراموش می‌کند

نوعی استدلال هنرمندانه و غیر مستقیم، تحکم کمتر، ارزش بیشتر مخاطب به خاطر ارجاع او به تصویر و داشتن حداقل دو بعد معنایی باعث می‌شود که آثاری چون دو بیت فوق از حیطة نثر به تدریج یا به فضای شعری بگذراند:

رهزنان را خواهیم گفت  
کاروانی خواهد آمد  
بارش لیخند

الگویی از روایتی مستند در خارج از خود شکل گرفته‌اند، یا شعر موفق «صبح» که روایتی بر ساخته خود شاملو است. شعرهایی چون «پریا» نیز اگرچه تراویده از ذهن شاعر خود هستند، اما آنها را از ساختار مستبد حاکم بر این گونه روایات گریزی نبوده است.

شاملو در شعرهایی که ساختارشان را از روایتی دیگر الگو برداری کرده است، یک داستان سرای تواناست؛ با فضا سازی، شخصیت پردازی، دیالوگ نویسی و ایجازی که بیان را به بیان شعری شبیه می‌سازد. اما جوهر، همچنان جوهر و ماهیت داستانی نثری باقی می‌ماند. در شعرهایی چون «هملت» یا «مرگ ناصری» که بعضی منتقدان آنها را موفق‌ترین آثار شاملو می‌دانند، برخلاف وجود سطرها و فرازهای درخشان شعری، خواننده با کلیتی شعری روبه‌رو نمی‌شود. در حقیقت شاملو یک باز نویسی یا بهتر بگویم ترجمه‌ای شاعرانه از اصل روایت به عمل آورده است و کمتر خلاقیتی در این کار به چشم می‌آید.

اما بعضی از روایات بر ساخته خود شاملو نیز به دلیل اصالت اندیشه‌گرایی و معنارسانی و نیز به خاطر کل‌نگری خاص شاملو و بالاخره شاید به دلیل سیطره زبان آرکاییک ضمن اینکه فاقد جوهر شعری است، فاقد هویت زمانی و مکانی است و درست به همین خاطر پذیرای فضای امروز جهان نیست. آیا این هر زمانی بودن به نفع شعر شاملو است، یا به خاطر پس زدن مخاطب مدرن شعر امروز، آفت شعر اوست؟

این دو شعر را مرور و با یکدیگر مقایسه کنید:

من فکر می‌کنم که تمامی ستاره‌ها / به آسمان گمشده‌ای کوچ کرده‌اند /  
و شهر، شهر، چه ساکت بود / من در سراسر طول مسیر خود / جز با گروهی  
از مجسمه‌های پریده‌رنگ / و چند رفته‌گر / که بوی خاک‌روبه و توتون  
می‌دادند / و گشتیان خسته خواب‌آلود / با هیچ چیز روبه‌رو نشدم / افسوس  
/ من مرده‌ام / و شب هنوز هم / گویی ادامه همان شب بیهوده است.

#### فروغ

همه شب حیرانش بودم / حیران شهر بیدار / که پی‌سوز چشمانش  
می‌سوخت و / اندیشه خوابش به سر نبود / و نجوای اورادش / لخت لخت /  
آسمان سیاه را می‌انباشت / چون لترمه باتلاقی دمه بوناک / که فضا را . /  
حیران بودم همه شب / شهر بیدار را / که آواز دهانش / تنها / همه‌عقن  
اذکارش بود؛ / شهر بی‌خواب / با پی‌سوز پردود بیداری‌اش / در شب قدری  
چنان / در شب قدری \* گفتم «بنحفتی، شهر! / همه شب / به نجوا / نگران  
چه بودی؟» / گفتند: / «برآمدن روز را / به دعا / شب‌زنده‌داری کردیم. /  
مگر به یمن دعا / آفتاب / برآید» / گفتم:

حاجت‌روا شدید / که آنک سپیده! / به‌آهی گفتند: «کنون / به جمعیت  
خاطر / دل به دریای خواب می‌زنیم / که حاجت‌نومیدانه / چنین معجز آیت  
/ برآمد.

#### شاملو

در مقایسه این دو شعر به سختی می‌توان باور کرد که شاعران این دو شعر معاصر یکدیگرند.

حال آنکه درونمایه شعر هر دو تقریباً یکی است.

فضای زنده و ملموس یکی با فضای دیگری که گویی از عمق ادوار کهن سر برآورده است، قابل قیاس نیست. یکی شفاف و به دور از نماد و سنبل و بهره‌ور از عینیت و جزءنگری شاعرانه و دیگری با کلام و پدیده‌هایی که خود نیستند و نماد کلام و پدیده‌هایی دیگرند. یکی اندیشه‌ای که به اجرا گذاشته شده است و دیگری اندیشه‌ای که از فرط فریبگی جا را بر تصویر تنگ کرده است و در خوش‌بینانه‌ترین حالت به روایتی استعاری بسنده کرده است.

#### ۴- شاملو - تمایز یا تشخیص شعری؟

هر شاعری این امکان را دارد که با انتخاب واژگان و یا اجزای زبانی متمایز از جریان شعری رایج به تمایز زبانی دست یابد. اما رفتار خاص شاعر (با توجه به نوع رابطه شاعر با جهان درون و بیرون خود) با این واژگان و یا اجزای زبانی است که به شعر او تشخیص می‌بخشد.

نیما با به‌کارگیری پدیده‌ها، اشیا و عناصر بومی سرزمین مادری‌اش به تمایز زبانی، اما با عینی‌گرایی، جزءنگری و توجه به ساختار کلی شعر و بالاخره نحو کلامی خاصش به تشخیص شعری می‌رسد. آن چنان تشخیصی که شعرش تقلیدناپذیر می‌نماید و یا مقلدش را به سرعت لو می‌دهد.

فروغ و سپهری هم به تمایز و تشخیص شعری، توامان دست می‌یابند و درست به همین دلیل همچون نیما تقلیدناپذیر می‌مانند.

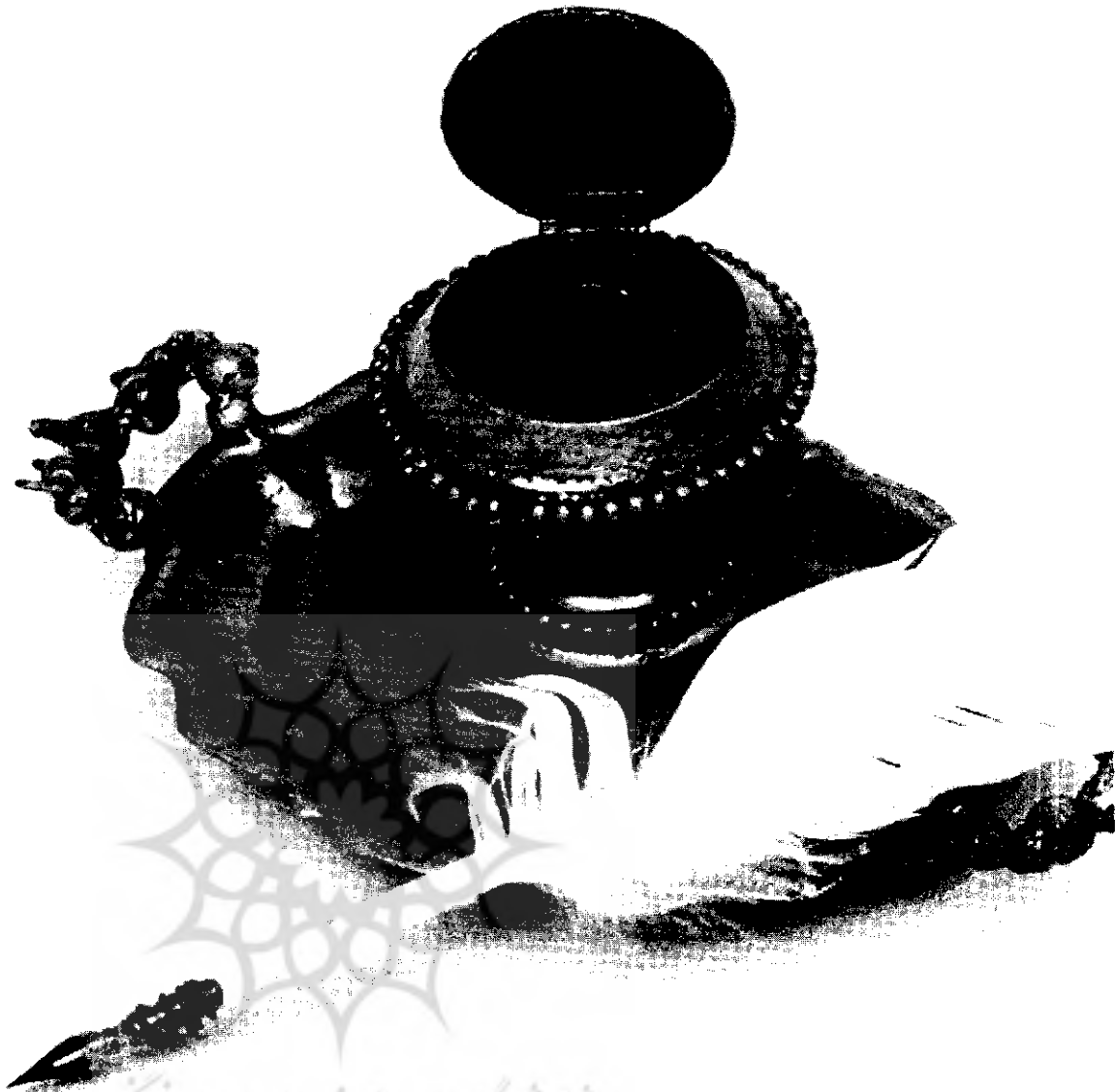
شاملو نیز بدون شک به تمایز زبانی دست یافته است. این را مدیون زبان آرکاییک و باستان‌نگرای خود است. اما در شمار زیادی از آثارش به تشخیص شعری خود (آن چنان که در اشعار موفقش) دست نیافته است.



## حدیث بی‌قراری بامداد

● هر شاعری این امکان را دارد که با انتخاب واژگان و یا اجزای زبانی متمایز از جریان شعری رایج به تمایز زبانی دست یابد. اما رفتار خاص شاعر (با توجه به نوع رابطه شاعر با جهان درون و بیرون خود) با این واژگان، یا اجزای زبانی است که به شعر او تشخیص می‌بخشد.

● شاملو بی‌هیچ تردیدی اندیشه‌گراترین یا دست‌کم یکی از اندیشه‌گراترین شاعران معاصر است. اما این اندیشه‌گاه اصلاً ماهیت شعری ندارد. نثری است که بسیاری از متفکران معاصر شاملو در ذهن داشته‌اند و گاه بر کاغذ هم ریخته‌اند.



اما به هر حال او را در غالب آثارش از عرضه جهان معاصر محروم می‌کند به همین دلیل همان‌گونه که ذکر شد، زبان شاملو تنها قادر به آفرینش جهانی است فاقد هویت تاریخی، چه به لحاظ زمانی و چه به لحاظ مکانی. این خصوصیت باعث می‌شود، فردیت شاملو در شعرش محو شود. فردیت او در نوعیت انسانی او گم می‌شود و ما کمتر خودِ خودِ شخص شاملو را در شعرهایش شاهد هستیم.

● شاملو بی‌هیچ تردیدی نه تنها از بزرگ‌ترین شعرای معاصر محسوب می‌شود، بلکه از نقاط عطف مهم تاریخ شعر فارسی هم به حساب می‌آید. اما آیا هیچ شاعری در تاریخ شعر جهان هست که شعرش فاقد هرگونه نقص و کم و کاست باشد؟ این نوشتار نیز با اعتراف به عظمت شاملو به ذکر نکاتی از همین نقصها و کم و کاستها پرداخت.

آیا با این اعتراف «نقطه‌ای» به «تحلیل» اضافه نکردم؟

دلیل این را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد:

- شاملو بی‌هیچ تردیدی اندیشه‌گراترین یا حداقل یکی از اندیشه‌گراترین شاعران معاصر است. اما این اندیشه‌گاه اصلاً ماهیت شعری ندارد. نثری است که بسیاری از متفکران معاصر شاملو در ذهن داشته‌اند و گاه بر کاغذ هم ریخته‌اند. اما شاملو با زبان آهنگین برخاسته از نثر کلاسیک به آنها فرمی شعری (شاعرانه) بخشیده است. به همین دلیل شاملو اگرچه به لحاظ تمایز زبانی‌اش قابل تقلید نیست اما به لحاظ اندیشه به راحتی قابل تقلید است و این تقلید غیر قابل ردیابی است.

- شاملو غالباً کلی‌نگر است و برخلاف نیما و فروغ به جزءنگری رو نمی‌آورد به همین دلیل شعرش فاقد هویت زمانی و مکانی است (که آرکایسم زبانی او بیش از پیش به این امر دامن زده است) و به همین دلیل فاقد تشخیص است.

چون عینی نیست و همچنان در جهت ذهنی‌گرایی حاکم بر شعر کلاسیک حرکت می‌کند.

- آرکایسم زبانی شاملو اگرچه به تمایز زبانی او منجر می‌شود،

